

گفتمان سردبیر

دکتر محمد رضا تاجیک

عصر ما، عصر «عبور» است: عبور از حصار نظام‌های معرفتی - اندیشگی سنتی و مدرن. عصر ما، عصر «گذار» است: گذار به سوی افق‌های نظری متفاوت. پسا مدرنیست‌ها، با حساسیتشان در مورد «غیر»^(۱)، «تمایز»^(۲) (میشل فوکو) و «هویت‌های کدر و پیوندی»^(۳) (همی بابا)؛ «بی‌اعتقادی و شکاکیت نسبت به کلان - روایت‌ها»^(۴) (لیونار)؛ «سازه‌زدایی و واسازی متافیزیک حضور»^(۵) (دریدا)؛ «مرکزیت‌زدایی غرب»^(۶) (یانگ و لاکلاو) و تعالی‌زدایی از هر «دال» و «مدلول» خاص، هجمه‌ای بنیان‌کن علیه هر نوع فرا - گفتمانی که «شانیت صحبت کردن برای / به جای دیگران» را از آن خود می‌داند، آغاز کرده‌اند. پسا مدرنیسم، به ما می‌گوید: تأکید بر هویت متمایز «خود»، لاجرم دربرگیرنده و لحاظ‌کننده هویت «غیر» است. به تعبیر دریدا، این بدان معنی است که هر هویتی ربطی است و تصدیق یک تمایز پیش فرض وجود هر هویت دیگر است. هیچ تحول بنیادین تاریخی وجود ندارد که در فرایند آن هویت تمامی نیروهای درگیر

1 . Other

2 . Difference

3 . Blur - hybrid - Identities

4 . Incredulity toward meta - narratives

5 . Deconstruction of metaphysics of presence

6 . Decentralization of the West

تغییر نکرده باشد. به بیان دیگر، اندیشیدن به پیروزی در سایه یک ثبات فرهنگی و هویتی مطلق ممکن نیست.

۲

پسامدرنیسم، همچنین با «تمامیت»، «وحدت»، «غامیت»، «فراگیری» و... بیگانه می‌نماید؛ تولد «تمایزها» و «کثرت‌ها» را جشن می‌گیرد؛ از تبدیل «جامعه» به «متن» و محیط «بین‌الملل» به محیط «بینامتن» سخن می‌گوید؛ از فروپاشی رابطه میان «خودی» و «دگر»، «درون» و «برون» بحث می‌کند؛ بر آمیختگی و در هم رفتگی فرهنگ‌ها و گفتمان‌ها تأکید می‌ورزد؛ موجودیت «فاعل شناسا» و استعداد «بازنمایی» آن را به شدت به مخاطره می‌اندازد و خبر از احتضار و مرگ انسان (سویژه) می‌دهد؛ عصر ما را، عصر گسست‌ها و پیوست‌های بلاانقطاع؛ عصر «هویت‌های کدر و ناخالص»؛ مرزهای لرزان و بی‌ثبات؛ تجلیل از «تمایزها»؛ تأکید بر «آیین‌های صدقی محلی»^(۱)، و عصر «وانمودها»^(۲) و «حاد واقیعی‌ها»^(۳)، می‌داند.

۳

خرده‌گفتمان‌های پسامدرنیستی، بسیاری از آموزه‌ها و باورهای متداول و مسلط علمی و معرفت‌شناختی، از جمله جهان‌شمولی نظریه‌ها و قابلیت اثبات علمی را زیر سؤال برده‌اند. مهم‌ترین هدف هجمه و اسازانه پسامدرن‌ها، دستاوردها (و یا شکست‌های) مدرنیته و روشنگری بود، که به زعم آن‌ها به اهداف راهبردی بشری و عقلانیت مورد ادعایش دست نیافته و در آمدی جز فاشیسم، بیگانگی و انزوای فردی، عقلانیت ابزاری، علوم و بینش‌های علمی اثبات‌گرایانه، و اروپا‌مداری علوم، فلسفه و هنر و تحمیل بینش‌ها نداشته است. پسامدرنیست‌ها با رد نظریه‌های عمومی و «کلان‌روایت‌ها»^(۴)، و رد هر بینشی که بدون توجه به ویژگی‌های خاص جوامع و فرهنگ‌های مختلف، انگاره‌های عالم و همه‌شمول^(۵) را به کل و تمامیت بشریت

1 . Truth Regime

2 . Simulation

3 . Hyperreality

4 . Grand Narratives

5 . Universalism

تعمیم می‌دهد، به جنگ کلیت^(۱)، و کل‌نگری^(۲)، برخاسته‌اند.

۴

پسامدرنیست‌ها، تکیه خود را بر ناهمگونی‌ها، و نه همگونی‌ها، گذاشته به جای واحد تحلیل زمانی - مکانی «همه‌جا»، «همیشه»، واحد «همین‌جا»، «هم‌اکنون» را محور تحلیل خود قرار دادند، و با تأکید بر «کثرت» فرهنگ‌ها، بررسی عامیت را کنار گذاشته و بررسی «محلی»^(۳) را اصیل و عملی انگاشتند. در عرصه هنر، نقش پیشتاز (آوانگارد) را رد کردند. برخلاف دید ناشی از عصر روشنگری، وجود یک مسیر همگون تاریخی برای پیشرفت تمامی بشر در جوامع مختلف را نفی کردند و قایل به وجود «جهت‌های گونه‌گون» تحول شدند، بدین معنی که فرهنگ‌های متفاوت با سرعت‌های متفاوت، در زمان‌های متفاوت مسیرهای متفاوتی را طی می‌کنند. بر این اساس، پسامدرنیست‌ها با پرسش از دستاوردهای علمی، متدلوژیک و اجتماعی مدرنیته و روشنگری، به «واسازی»^(۴)، «ترکیب‌زدایی»^(۵)، «تعریف‌زدایی»^(۶)، «کل‌زدایی»^(۷)، «مرکززدایی»^(۸)، «راززدایی»^(۹)، و... از تمامی دیدها و بینش‌های متداول همت گماشتند.

۵

بسیاری از پسامدرنیست‌ها، به تأثیر از جریان پساساختگرایی، بر تاریخ‌مندی پدیده‌ها تأکید ورزیده و میان‌کنش و ساختار، رابطه‌ای متقابل و به تعبیر دریدا^(۱۰) رابطه‌ای دوری - رابطه‌ای که همواره با تنش و کشمکش میان دو قطب‌کنش و ساختار قرین است و امکان تقلیل آن به یکی از قطب‌ها و در نتیجه ارائه تفسیر و تأویلی تک‌گفتارانه از تاریخ وجود ندارد - ترسیم می‌کنند. این گفتمان‌ها، رویکردی گفت‌وگوگرایانه و دگرگویانه^(۱۱) را به تصویر می‌کشند که در بستر آن تاریخ به مثابه یک متن عمومی (دریدا) و یا نوشتنی (بارتز) و متنی گشوده و آمیخته با ابهام، که خود

1 . Totality

2 . Holism

3 . Local

4 . De-construction

5 . De-composition

6 . De-difinition

7 . De-totalization

8 . De-centralization

9 . De-mystification

10 . Derrida

11 . Heterologue

در برگیرنده متون بی‌شماری است و خواننده مستمراً و به گونه‌ای فعال در حال بازنویسی آن است، و فاقد مرکزیتی واحد و اصلی بنیادین و به مثابه یک بینامتن^(۱)، جلوه‌گر می‌شود.

۶

پسامدرنیته به بسط مفهوم فرایندهای تثبیت در زندگی روزمره و تأثیر فرهنگ‌های مصرفی عامه بر نظام‌های فرهنگی، مانند کم‌رنگ کردن تمایز بین فرهنگ پایین و فرهنگ بالا اشاره دارد. پسامدرنیسم، همچنین به معنی استفاده از شبیه‌سازی در تولیدات فرهنگی است و از نظر سبک‌شناسی شامل کنایه و خودانگاری است. در حال حاضر، بیش‌تر بحث‌های پسامدرن متوجه بیان اهمیت دو کلمه «تمایز» و «دگربود» است... بنابراین، بین انتقاد پسامدرن از مقولات جهانی و فرایند بومی‌سازی ارتباطی وجود دارد. یعنی این‌که بومی‌سازی و پسامدرنیسم هر دو علاقمند به نص‌گرایی علم، خاصیت بومی بودن و معنی دادن در محیط پیدایش این علم و همچنین مشکلات جهان‌شمولی یا تعمیم درباره «دین» یا «سرنوشت انسانی» هستند.

۷

خرده‌گفتمان‌های پسامدرنیسم، اساساً به مقوله‌ای به نام «گسست رادیکال» به دیده تردید نگریسته‌اند. نقد و اسازانه پسامدرنیستی، مجموعه‌ای بنیان‌کن از پروژن و یا حرکتی شالوده‌شکن از درون و بنا نهادن عمارتی کاملاً بدیع نیست، بل که و اسازی، تار و پود عمارت جدید خود را صرفاً از بنای ویران شده قدیمی به عاریت می‌گیرد. بنابراین، بحث از درانداختن طرحی کاملاً نو، حذف و طرد رادیکال «نظام صدقی» گذشته، و تعریف یک گفتمان به مثابه «دگر» گفتمان دیگر نیست، بل که مناظره بر سر تخریب هر نوع مرکزیت، منطق دوانگار، هویت شفاف، و سلسله مراتب ارزشی است. لذا، اصولاً نباید انتظار داشت که پسامدرنیست‌ها اولاً، حریم گفتمانی خود را خارج از قلمرو فرا-گفتمان غرب و مدرنیته تعریف کرده باشند، ثانیاً، موفق به نشانیدن حاشیه و «دگر» به جای «متن» و «خود» شده و یا حداقل هویتی واحد برای آنان تصویر کرده باشند.

۸

پساساختگرایی، دیدگاه سنتی ساختارهای بسته و مرکزگرا را زیر سؤال می‌برد. تعاملات اجتماعی در بستر - ساختارهای رسوب شده به وقوع می‌پیوندند. اما چون این ساختارها فاقد یک مرکز برتراند و نمی‌توانند حوزه هویت را شکلی کلی بخشیده و استیفا بکنند، لذا پیوسته به واسطه مفصل‌بندی‌هایی که به وجود می‌آورند، ولی نمی‌توانند بر آن‌ها چیره شوند دچار تغییر و تحول می‌گردند. بدین‌سان، پسامدرنیسم بر بی‌ثباتی و اقتضایی بودن بستر ساختاری تعاملات اجتماعی تأکید می‌ورزد. و این امر به نوبه خود منجر به زیر سؤال بردن وجود ارتباط ثابت میان دال و مدلول می‌شود یعنی دو عنصری که بنا بر فرض تشکیل نماد می‌دهند، که در یک ساختار زبان‌شناختی دارای موقعیت ارتباطی ویژه‌ای است، زمانی که بازی معنی تا بی‌نهایت گسترش می‌یابد، یکپارچگی نشانه از بین می‌رود. به عنوان نمونه کریستوا^(۱)، بر چندمعنایی بودن نماد تأکید دارد، که خود ناشی از ارتباط هم‌زمان یک دال با مدلول‌های مختلف است.

۹

کانون پساساختگرایی زبان است؛ در کل، زبان امکان وجود معنا را تعریف و در عین حال محدود می‌سازد. از طریق زبان، ما چونان ذهنیت‌های مستقل ساخته و پرداخته می‌شویم. به تعبیر پساساختگرایی، ذهنیت از طریق بی‌شمار کردار گفتمانی (عمل صحبت کردن، متن، نوشتن، ادراک، برهان‌آوری و کلاً بازنمایی) شکل می‌گیرد. همان‌طور که اتصال هویت با ذهنیتی که فردیت را می‌سازد با مقاومت و نزاع مواجه می‌شود، معانی مقولات کردار گفتمانی و عضویت در آن‌ها، جایگاه دائمی مبارزه بر سر قدرت خواهند بود. هویت هرگز با طبیعت و ماهیت رقم نخورده، و فردیت نیز جلوه‌ای ثابت ندارد. پساساختگرایی، انسان عقلانی و یک‌دست، یا طبقه، یا سوژه جنسیتی را که محمل یا منبع نمود هویت باشد، نمی‌پذیرد. عضویت در یک مقوله (به مثابه سوژه‌ای خاص)، معلول ابزارهای مقوله‌بندی کردن است: از این‌رو، هویت امری حادث، موقتی و اکتسابی (نه معین) می‌باشد. هویت را به صورت فرایندی دید که کردارهای گفتمانی که هویت‌های خاصی را حفظ یا رد می‌کنند، آن را باز تولید یا استحاله

می‌کنند. هویت‌ها مطلق نبوده، بل که ارتباطی و نسبی‌اند: هر انسانی در ارتباط با چیزی دیگر معنادار می‌شود. هویت همیشه در قالب تفاوت، و نه در قالب چیزی که ذاتی فردی خاص یا تجزیه خاص است، تعریف می‌شود. دریدا، در تقابل با گورگراییان، مسأله هویت را با توجه به چند معنایی مفاهیم و کلمات و نیز «بازی تمایزها»، مورد بررسی قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که هیچ معنای طبیعی و مادی، و یا تام و غیرقابل تأویل وجود ندارد. هویت تنها از طریق پنهان کردن و انکار تدریجی احتمالات معنایی و حذف تفاوت‌ها قابل تحقق است. به نظر دریدا، ظهور هویت‌ها نتیجه همین انکار و ابرام‌های متوالی است. هویت‌ها، هرگز تام و تمام نیستند و دایره معنایی آن‌ها بسته نیست، وضعیت شکننده‌ای دارند و همواره از جانب معانی مغفول و هویت‌های رقیب تهدید می‌شوند.

۱۰

پسامارکسیسم هم نشان از پساساختگرایی دارد و هم وام‌دار پسامدرنیسم است. به تأسی از این دو نحله فکری، پسامارکسیست‌ها بنیان‌های نظری مارکسیسم ارتدکسی همچون: طبقه‌گرایی^(۱)، گورگرایی^(۲)، اقتصادگرایی^(۳)، تقلیل‌گرایی^(۴)، عام‌گرایی^(۵)، دولت‌گرایی^(۶)، و اعتقاد به انقلاب نهایی، منطق دوانگار^(۷)، زیرساخت و روساخت، جزمیت تاریخی و... را به چالش می‌کشند. اینان، همچون پسامدرنیست‌ها و پساساختگراییان، معتقد به کثرت نیروهای اجتماعی، تأثیر عوامل گوناگون در خیزش و رهایی انسان، تعیین چندجانبه، ایدئولوژی‌زدایی، و... هستند.

فصلنامه گفتمان تلاش دارد که با هدف ارائه تصویری کلی از این نحله‌های نظری، چندین شماره خود را به بحث نقادانه در این مورد اختصاص دهد. همین جا از تمامی صاحب‌نظران در این عرصه، تقاضای هم‌یاری و هم‌فکری می‌کنیم.

1 . Classism

2 . Essentialism

3 . Economism

4 . Reductionism

5 . Universalism

6 . Statism

7 . Binary Opposition